

دفترهای کارگری سوسیالیستی

ویژه

جنبه واحد کارگری و جنبه خلق



شماره

۲

کارگران جهان متحد شوید

ژانویه

۱۹۹۱

فهرست مطالب این شماره :

=====

۱	مساله وحدت کارگری: "جبهه واحد" یا "جبهه خلقی"
۱۲	درباره جبهه واحد
۲۳	بنیانگذاران جنبش کارگری
۲۴	انقلاب اسپانیا: آخرین هشدار
۳۲	واژه های سیاسی

طرح روی جلد:

طرح روی جلد نشریه بین الملل کمونیست (کمینترن)

به تاریخ اول ماه مه ۱۹۱۹ .

مسأله وحدت کارگری : "جبهه واحد" یا "جبهه خلق"...

یکی از مسایل کلیدی مبارزه طبقاتی در تاریخ جنبش کارگری ، مسأله وحدت پرولناریا و سایر اقشار تحت ستم علیه دشمن واحد بوده است . کارگران و نیروهای مختلف درگیر مبارزه ، فراسوی اختلافات عقیدتی ، نظری و برنامه‌های همواره خواهان اتحاد علیه قدرت حاکم بوده هستند . ضرورت وحدت زحمتکشان و سایر اقشار اجتماعی علیه دیکتاتوری ، از بنیاد عینی پیشرفت مبارزه طبقاتی ناشی می شود . زحمتکشان و اقشار تحت ستم همواره تمایل به وحدت و یکپارچگی علیه ستمگران دارند . از اینرو ، مسأله وحدت نیروهای مختلف اجتماعی ، درگیر مبارزه مشترک ، یکی از عمده ترین مسایل تاکتیکی سوسیالیست های انقلابی در قرن حاضر بوده است .

در ایران نیز در دهه گذشته ، با گسترش تعرض های روزمره رژیم سرمایه داری علیه طبقه کارگر ، روحیه وحدت در میان توده های وسیع این طبقه تقویت یافته است . کارگران پیشگام از طریق تشکل های مخفی خود مدتها اعتصاب سازمان داده اند . هماهنگی اعتصاب های کارگری و تدارک برای اعتصاب های سراسری مستلزم اتحاد عمل کارگران است . کارگران با سوابق سیاسی و عقیدتی مختلف ، به لزوم سرنگونی رژیم حاکم پی می برند . در نتیجه وحدت آنان صرف نظر از اختلافات سیاسی و برنامه های نه تنها احساس می شود که ضروری نیز هست . اما ، الزاماً هر نوع "جبهه" ای شرایط را برای سرنگونی دشمن واحد هموار نمی کند . بسیاری از وحدت ها به کجراه رفته اند و جنبش کارگری را مواجیه با شکست کرده اند . برای کاربرد جبهه رزمی شده کارگری باید سابقه و دلایل پیدایش آن مورد بررسی قرار گیرد و درس های لازم از آن استنتاج گردد .

سابقه تاریخی و مفهوم جبهه واحد کارگری

تاکتیک جبهه واحد کارگری نخستین بار ، تحت عنوان "تضامین" در فرانسه ، در سال ۱۹۲۱ تصویب شد و سپس در کنفرانس چهارم کمینترن^{*} ، نوامبر ۱۹۲۲ ، تأیید گردید . در این دوره ، یعنی بین کنفرانس سوم و چهارم کمینترن انقلابی ، در اوضاع جهانی تغییر و تحولات مهمی رخ داد . این دوره مترادف است با تهاجم بورژوازی در سطح بین المللی علیه دستاوردهای جنبش کارگری . جنبش کارگری در آلمان ، مجارستان

* - پایورقی در صفحه بعد

وایتالیانگست خورد، تهاجم نظامی شوروی علیه ارتش سفید در لهستان موفق نشد، و نیروهای ارتش سرخ مجبور به عقب نشینی شدند. در داخل شوروی نیز دولت جوان کارگری در مقابل اعتراضات دهقانان عقب نشست و سیاست نپ طرح گردید و امتیازاتی به دهقانان داده شد. تهاجم بورژوازی علیه پرولتاریا در کشورهای عمده اروپایی با همکاری و مشارکت سوسیال دمکراسی صورت گرفت. در نتیجه، انتصابات در احزاب سوسیال دمکراسی بوقوع پیوست و گرایشات کمونیستی مبادرت به تشکیل احزاب کمونیست مستقل از سوسیال دمکراسی کردند. احزاب کمونیست در عرض چند سال از پایه وسیع توده‌های برخوردار شدند، بخصوص در آلمان، فرانسه و چکسلواکی. در سال ۱۹۲۱، اعضای کمینترن بفرانز شوروی، به بیش از یک میلیون نفر می رسید.

در چنین شرایطی، مساله عمده کمونیست ها اتخاذ تاکتیکی برای تحقق شعار کنگره سوم " بسوی توده ها " ، یا جلب اکثریت زحمتکشان علیه بورژوازی در سراسر جهان بود. در مقابل تعرض بورژوازی و خیانت سوسیال دمکراسی، از یک سو گرایش به وحدت توده های وسیع کارگران برای دفاع از دستاوردهای خود افزایش می یابد و از سوی دیگر گرایش به برش قاطع از احزاب ورهبران خائن رفرمیست و سانتر - یست. به دیگر سخن ، می باید تاکتیکی اتخاذ شود که هم پایه های کارگری (چه تحت نفوذ رفرمیست ها و چه طرفدار کمونیست ها) را بسیج و متشکل کرد و هم هر چه بیشتر پایه های احزاب رفرمیست را از رهبران خائن جدا کرد. بدیهی است که توده ها صرفا پس از یک دوره مبارزه طولانی و عمل مبارزاتی پی به خیانت های رهبری رفرمیستی خود می برند و این امری نیست که یک شبه صورت گیرد. چنین تاکتیکی را رهبران جنبش کمونیستی ، جبهه واحد کارگری نامیدند. و تنها شرط تحقق تاکتیک نیز استقلال کامل برنامه ای و سیاسی و تشکیلاتی و آزادی عمل کمونیست - ها در درون چنین جبهه ای بود. کمونیست ها می بایستی قادر باشند، ضمن تشکیل

۳ - باورقی صفحه قبل ...

کمینترن همان بین الملل سوم است که اولین کنگره آن در ۲۴ ژانویه ۱۹۱۹ برگزار شد. کنگره دوم در ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۰، کنگره سوم در ۲۵ ژوئیه ۱۹۲۱ و کنگره چهارم در ۸ نوامبر ۱۹۲۲ برگزار شدند. لنین تنها در این چهار کنگره حضور داشت. قطعنامه های این کنگره ها از غنی ترین دستاوردهای جنبش کمونیستی بشمار می روند. در دوره های بعدی، کمینترن کلیه مواضع انقلابی را رها کرد و نهایتا در سال ۱۹۴۳ خود را منحل نمود. کنگره های پنجم (ژوئن ۲۴)، ششم (ژوئیه ۲۸) و هفتم (ژوئن ۱۹۳۵)، منمکن کننده خط مشی دوره استالین است.

وسیع ترین جبهه کارگری علیه بورژوازی صرفنظر از اختلافات درونی، رهبران فرمیست را نیز در نظر طرفداران آنان منزوی کنند. پیشنهاد جبهه واحد کارگری به موثرترین شکل آن بین پایه‌ها باید صورت گیرد. وحدت "ازپائین". اما در شرایطی که چنین امکانی وجود نداشته باشد، پیشنهاد، حتی باینده رهبران فرمیست نیز داده شود - وحدت "ازبالا". اگر رهبران خائن به جنبش کارگری چنین پیشنهادی را قبول نکنند، در نظر طرفداران خود به عنوان مخالفین وحدت شناخته شده و منزوی می گردند و چنانچه توافق کردند در حین مبارزات افشا می گردند و توافقات آنها با بورژوازی بر ملا می گردد. در نتیجه حفظ استقلال تشکیلاتی و حق انتقاد از رهبران یکی از شروط مهم و تعیین کننده وحدت ارزیابی می شود. شرکت در جبهه واحد، با ادغام یا حل شدن در آن متفاوت است. برنامه کمونیست ها تحت هیچ شرایطی نباید فدای وحدت با رهبران فرمیست و سانتریست و بالیبرال بورژوازی قرار گیرد. هدف جنبش جبهه‌ای هرگز اشتلاف مابین رهبران نیست که با زماندهی مبارزه متحد کارگران است. این امر نیز بسودن آزادی تبلیغ و تهییج مستقل کمونیستی امکان پذیر نیست.

کمینترن انقلابی بر وظیفه اساسی کمونیست ها همواره تاکید می کرد. وظیفه احزاب کمونیست در وهله نخست، رهبری انقلاب پرولتری است. اما، برای رسیدن به این هدف کمونیست ها باید اکثریت قریب به اتفاق کارگران را جلب و بسیج کرده و زیر پرچم خود سازمان دهند. تا زمانی که چنین شرایطی آماده نشود وظیفه کمونیست ها مبارزه پیگیر در راستای کسب این هدف اساسی است. کمو - نیست ها، برای تحقق این کار باید از طریق حفظ استقلال مطلق سازمان خود، برنامه روشن و انضباط اکید درونی این امر را به ثمر رسانند. در نتیجه مبارزه برای بخش قطعی از برنامه‌های فرمیستی و سانتریستی در صدر کار کمونیست ها قرار دارد.

اما در خلال دوره‌ای که کمونیست ها برای بسیج توده‌ای تلاش می کنند مبارزه طبقاتی نمی تواند متوقف شود. توده‌های کارگر، صرفنظر از تعلقات تشکیلاتی و سیاسی باید در صحنه عمل در مقابل صاحبان صنایع و قدرت دولتی متحد مبارزه کنند. چنانچه کمونیست ها از پایه وسیع توده‌ای یعنی از حمایت اکثریت کارگران و زحمتکشان برخوردار باشند، مساله وحدت توده‌ها نیاز به اتخاذ تاکتیک مشخص ندارد، زیرا که آنان نقداً زیر پرچم یک حزب انقلابی متحد شده‌اند. مساله زمانی طرح می گردد که احزاب انقلابی صرفاً اقلیتی (هرچند قابل ملاحظه) را دربر دارند و احزاب فرمیست و سانتریست نیز از پایه وسیع توده‌ای برخوردارند.

در چنین شرایطی است که تاکتیک جبهه واحد کارگری مطرح می گردد. استقلال تشکیلاتی و سیاسی کمونیست ها در درون جبهه واحد کارگری ضامن مبارزه علیه رهبران فرمست و سانتریست متشکل در آن جبهه می باشد.



چنین تاکتیکی نیز در مورد کشورهای مستعمره و شبه مستعمره، توسط کمینترن در قطعنامه کنگره چهارم، "درباره ساله شرق" طرح شد. در این کشورها از اوایل قرن بیستم به بعد مبارزات ضد امپریالیستی بطور متناوب رخ داده بود. در سال های اولیه بنیان گذاری بین الملل سوم، احزاب کمونیست سازمان های کوچک و نو-پایی بودند و مبارزات ضد امپریالیستی عمدتاً تحت هژمونی رهبری های بورژوازی ("بورژوازی بومی") و خرده بورژوازی صورت می گرفت. کمونیست ها می بایستی به نوعی در مبارزات توده ای شرکت کرده، اما در عین حال رهبران بورژوازی بومی "ضد امپریالیست" را در انظار توده ها افشا کنند. لازم بود توده ها از تجربه مبارزاتی خود بیاموزند که رهبران شان قادر به رهبری مبارزات تا به آخر نیستند. با اتکاء بر تجربه جبهه واحد کارگری، تاکتیک جبهه واحد ضد امپریالیستی مطرح شد.

در این ترزا صریحاً، همانند ترزاها درباره جبهه واحد کارگری، تأکید شده است که کمونیست ها باید نخست موضع مستقل انقلابی خود را استحکام بخشند و سپس وارد توافقات موقتی حول مسایل خاص و با حفظ استقلال سیاسی و تشکیلاتی، بسا نیروهای بورژوازی* درگیر مبارزه شوند.

جبهه خلق و شکست انقلابات

در مقابل ترزهای جبهه واحد کمینترن انقلابی، چه در همان دوره و چه امروزه دو گونه انحراف وجود داشته است. یکی ناشی از سکتاریزم و چپگرایی است که برش توده های وسیع از او هام فرمیستی شان را پیش شرط اتحاد در عمل قرار می دهد. از نقطه نظر این عده یا توده های کارگر یا بدیه ما هیت رهبران خود به صرف تبلیغات کمونیست ها آگاه شوند و یا بایده آنان را به حال خود رها کنند. انحراف دیگر فرصت طلبی راست روانه است که در لغافه وحدت حاضر به فدا کردن

* - البته امروزه دیگر چنین شرایطی در هیچ کشوری وجود ندارد. "بورژوازی بومی" دیگر در مقابل حکومت استبدادی و علیه امپریالیزم نیست، بلکه خود در حکومت و همراه با امپریالیزم است.

منافع طبقاتی کارگران است. انحراف دوم را در نظریات حزب توده و سایر جریان‌های رفرمیستی در ایران هم در زمان شاه و هم پس از مرگ خمینی مشاهده کرده‌ایم. آنان تصویری کنند که در شرایطی که بخشی از بورژوازی اختلافاتی با بخش دیگر دارد (مثلاً جبهه ملی با شاه و یا سلطنت طلبان با آخوندها)، کمونیست‌ها باید "زیرکی" بخرج دهند و با یک بخش از بورژوازی (بخش "مترقی" آن!) علیه بخش دیگر متحد شوند و برنامۀ خود را رها کرده و با برنامه متحدین جدید یکی کنند. ریشه این نظریات به دوره انحطاط کمینترن برمی‌گردد و به هیچ وجه تشابهی با نظریات ارائه شده در چهار رکنگره نخست کمینترن ندارد.

با انحطاط استالینیستی دولت شوروی و بین الملل کمونیست، کلیه دستاوردهای گرانبهای جنبش جهانی کارگری از جمله تاکتیک جبهه واحد کارگری به اشکال گوناگون دستخوش تحریف و تخریب قرار گرفت و منجر به شکست بسیاری از انقلابات گشت. اولین تجربه سیاست‌های استالینیستی در انقلاب ۲۷ - ۱۹۲۵ چین به نمایش گذاشته شد.

انقلاب چین (۲۷ - ۱۹۲۵) - گردش به راست کمینترن

بنابر "تئوری" جدید کمینترن استالینی، دوره اوج مبارزات سوسیالیستی (دوره اول)، و اکنون مرحله دوم که دوره فروکش بحران انقلابی و پیروزی ارتجاع و ثبات نسبی به سود سرمایه فرارسیده است و در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره دوره‌ای از مرحله انقلاب دمکراتیک آغاز گشته، اما نه انقلاب دمکراتیک از نوع سابق که انقلاب دمکراتیک از نوعی نوین، یعنی انقلاب دمکراتیک ضد امپریالیستی و در این مرحله متحدین اصلی پرولتاریا عبارتند از: دهقانان، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی. در مبارزه علیه امپریالیزم "بلوک چهار طبقه" تنها راه پیشرفت پرولتاریا تشخیص داده شد. بنا بر این نظریه نخستین گام در راه برش از تزه‌های کنگره چهارم، مبنی بر حفظ استقلال پرولتاریا در درون جبهه‌های کارگری و ضد امپریالیستی برداشته شد. کمینترن استالینی، علیرغم مخالفت رهبری حزب کمونیست چین که در فاصله ژانویه تا مه ۱۹۲۵ از هزار نفر به چهار هزار عضو رشد کرده بود، و تظاهرات چند صد هزار نفری سازمان می‌داد، دستور داد که وارد حزب بورژوایی کومین تانگ به رهبری چیانگ کای جک ارتجاعی شود. حزب کمونیست جوان چین، بنا بر دستور کمینترن، می بایستی خود را در حزب بورژوایی برای حفظ "بلوک چهار طبقه" حل کند! در ژانویه ۱۹۲۶، رئیس چهاردهمین کنگره حزب بلشویک پیش بینی کرد که کومین تانگ "ارکان سلطه امپریالیست‌ها در آسیا

را منهدم خواهد ساخت". بورودین، نماینده اصلی کمینترن در چین به کمونیست‌ها گفت: "چه کمونیست باشید، چه کومین تانگی، همگی باید از ژنرال چیانگ اطاعت کنید". کمینترن، کومین تانگ را بعنوان "حزب سمپات" بین الملل برسمیت شناخت. در اکتبر ۱۹۲۶، رهبری استالین-بوخارین به حزب کمونیست چین تلگراف زد که جلوی جنبش دهقانی را که خواستار اشتراکی کردن زمین و لغو مالکیت خصوصی بودند، بگیرند تا مبادا ژنرال های ارتش چیانگ آزرده خاطر شوند! در مقابل، در ۱۲ آوریل ۱۹۲۷ سربازان کومین تانگ که از موقعیت مناسبی برخوردار بودند و با دخالت های کمینترن، حزب کمونیست را خلع سلاح کرده بودند، کلیه مراکز اتحادیه کارگری، مراکز کمونیست ها، مراکز کمیته های اعتماد و دفاعی ترور و نامه ها را اشغال کردند و ساکنین این مراکز همگی اعدام شدند. بسا این وجود ۱۰۰ هزار کارگر در مقابل این اقدامات ارتجاعی دست به تظاهرات زدند که اکثر آنان توسط سربازان چیانگ کای چک در خیابان های شانگهای به خاک و خون کشیده شدند و نخستین (و نه آخرین) فصل از خیانت های رهبری کمینترن استالینی به پایان رسید.

در مقابل این سیاست کمینترن، اپوزیسیون چپ و بخصوص تروتسکی از همان ابتدا با انحلال حزب کمونیست در کومین تانگ مخالف بود. بعقیده وی حزب کمونیست چین، فراسوی هرگونه توافق عملی با هر جناح کومین تانگ، می باید استقلال کامل خود را حفظ کند. کارگران و دهقانان می بایستی مستقل از کومین تانگ سازمان یابند و به آنان آموخته شود که به هیچ جناحی از احزاب بورژوا اعتماد نکنند. و با اتکاء به نیروی خود و با کمک اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دست امپریالیست ها را کوتاه کنند و زمین های عمده مالکین را تصاحب و تقسیم کنند. این همان موضعی بود که کمینترن در سال های نخست خود، یعنی درکنگره های دوم و چهارم داشت.

مساله فاشیزم - چپ گرد کمینترن

درواکنش به شکست انقلاب چین، رهبران کمینترن درکنگره ششم خود (۱۹۲۸) اعلام کردند که "مرحله نهایی حیات سرمایه داری فرارسیده است". مرحله دوم، یعنی فروکش انقلابات سپری شده و اکنون مرحله سوم آغاز می شود که مرحله سقوط نهایی و بحران عظیم سرمایه داری جهانی است. بنا بر این تحلیل، ارتجاع تمام ما موران خود را علیه انقلاب بسیج کرده و مهمترین این ما موران، احزاب فرمیسست و سوسیال دمکرات هستند که وسیله خرابکاری نیروهای ضد انقلابی

درون جنبش کارگری محسوب می شوند و خصلت فاشیستی به خود گرفته اند. " در دوره ای که وضعیت سرمایه داری بحرانی است ، سوسیال دمکراسی نقش فاشیستی ایفا می کند... و همکاری و وحدت عمل با هر سازمان غیر کمونیستی " انحراف اپور-تونیستی و دست راستی" شناخته شد .

بنابراین تئوری فاشیزم کمینترن، فاشیزم و سوسیال دمکراسی که لقب "سوسیال فاشیزم" (سوسیالیست در حرف ، فاشیست در عمل) را بدان دادند ، هر دو یکی بودند و مکمل یکدیگر- "برادران دوقلو". نظریه فاشیزم در وهله نخست توجیه کننده فرار استالینیست ها از ایجاد جبهه واحد کارگری علیه فاشیزم بود (در واقع کمینترن در این دوره ، بحث پیرامون اهمیت جبهه واحد را در درون بخش های خود تحریم کرده بود). در قدم بعد کار انحراف به آنجا کشید که دشمن اصلی را سوسیال دمکراسی معرفی کرده و فاشیزم را پدیده ای زودگذر تلقی کردند .

چنین عملکردی تفرقه را در درون جنبش کارگری بیشتر کرد و یکی از اساسی ترین جنبه های تز جبهه واحد کارگری سه کناره گذاشته شد. و در مقابل تشدید افتراق و انشقاق در درون جنبش کارگری ، فاشیست ها را تقویت کرد. بین سالهای ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۰ فاشیست ها بیش از شش میلیون رای بدست آوردند و مدهزار نفر را در سازمان های نظامی ضربتی خود، خاصه سازمان جوانان هیتلری عضو کردند.

معهدا ، سوسیال دمکراسی آلمان بزرگترین حزب آلمان بود و میلیون ها کارگر این حزب را به رهبری خود می شناختند (در انتخابات ۷ میلیون رای آورد). توده های کارگر آماده بودند علیه فاشیزم مبارزه کنند، بدون آنکه هنوز به آن سطح از آگاهی سیاسی رسیده باشند که به خیانتکاری رهبران خود پی ببرند. حزب کمونیست آلمان تحت رهنمود کمینترن با پرچم "سوسیال - فاشیست" زدن به رهبران سوسیال دمکراسی بهترین بهانه را به رهبران خائن و فرمیست داد که از تشکیل جبهه واحد علیه فاشیزم سرباز بزنند.

در شرایط خلا رهبری واحد در جنبش کارگری و بحران اجتماعی وخیم ، بورژوازی برای سرکوب کل جنبش کارگری به افراطی ترین دولت ها روی می آورد. در آلمان نیز چنین کرد. در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳، هیندبرگ هیتلر را به مقام کنسول اعظم منصوب کرد. در اواخر فوریه نازی ها پارلمان آلمان را به آتش کشیدند و حزب کمونیست را متهم به این کار کردند. روز بعد فرمان تعلیق تمام بخش های قانون اساسی که آزادی بیان ، مطبوعات ، تجمع و تشکل را تضمین می کرد ، صادر

شد و راه را برای بقدرت رسیدن کامل فاشیسم هموار کرد. تروتسکی در آثاری پس دوره خود خطر جدی رشد فاشیسم را کوشید کرد و به حزب کمونیست آلمان و کمینترن هشدار داد که تنها طریق مبارزه علیه فاشیسم، ایجاد جبهه واحد کارگری با کلیه نیروهای طبقه کارگراست.

سیاست جبهه خلق - گردش به راست کمینترن

کنگره هفتم (آخرین) کمینترن در ژوئیه ۱۹۳۵، هفت سال پس از کنفرانس تشکیل شد. با کنگره هفتم سیاست کمینترن از ماوراء چپ مجدداً به ماوراء راست نقل مکان یافت. کنگره به ریاست دیمیتریوف آغاز شد و بحث وی درباره "تهاجم فاشیستی و وظایف بین الملل کمونیست در مبارزه جهت وحدت طبقه کارگر علیه فاشیسم" بود. در این دوره "فاشیسم، دیکتاتوری تروریستی و آشکار مرتجع تر - بین، شوونیست ترین و امپریالیست ترین عوامل سرمایه مالی"، معرفی شد. راه مبارزه با آن نیز تشکیل "جبهه خلق" بود. جبهه‌ای که بر مبنای اتحاد پرنامه‌ای سیاسی میان احزاب کارگری و بورژوازی ایجاد می‌شود و علیه بخش دیگری از بورژوازی موضع می‌گیرد. نزد دیمیتریوف، تضاد میان کار و سرمایه جای خود را به تضاد میان فاشیسم و دمکراسی داد. ایجاد جبهه مشترکی در مبارزه با فاشیسم میان طبقه کارگر و "بخش لیبرال بورژوازی"، ضروری محسوب شد. مطابق این نظریه، "استقلال و برنامه احزاب کارگری فدای منافع" دیگر اقشار و طبقات خلقی می‌شود. وی اعلام کرده که "اکنون زمان مبارزه برای خواست‌های طبقاتی توده‌ها زحمتکش فرانرسیده است: ابتدا مبارزه علیه فاشیسم و استقرار بورژوازمکراسی... بعد اصلاحات اجتماعی". ... نظرفوق بی شباهت به تئوری‌های تعمیم یافته است. منشویکی برای کشورهای امپریالیستی نبود و کوچکترین وجه مشترکی با تزه‌های جبهه واحد کارگری کمینترن انقلابی نداشت (اما دیمیتریوف جبهه خلق را در تداوم جبهه واحد کارگری معرفی می‌کرد).

سیاست "جبهه خلقی" ابتدا در فرانسه (اوایل سال ۱۹۳۵) بکار بسته شد. "جبهه خلقی" در فرانسه بسمورت ائتلاف انتخاباتی بین احزاب کمونیست، سوسیالیست و بورژوازی رادیکال بود. انتخابات ۱۹۳۶، مثلاً، لئون بلوم، رهبر حزب سوسیالیست را به صدر حکومت نشانید. در نتیجه پیروزی انتخاباتی، میلیون‌ها کارگر قوت قلب گرفته و اعتصاب و اشغال صورت دادند. اما رهبران کمونیست و سوسیالیست بجای سازماندهی این مبارزات علیه فاشیسم و سرمایه داری مبارزات را محدود کرده و خوابانیدند. دلیل آنان این بود که اگر اعتصابات

بورژوازی را تهدید کند، آنان از ترس انقلاب به آغوش فاشیسم خواهند افتاد. بورژوازی فرانسه نیز پس از سرکوب مبارزات طبقاتی و تشبیت موقعیت خود، آغاز به حمله علیه خود حزب کمونیست کرد و در مقابل هیتلر نیز هیچ مقاومتی نکرد.

نمونه دوم سیاست "جبهه خلقی"، در اسپانیا بود. که فحیح ترین نتایج را در برداشت. در اسپانیا نیز انتخابات فوریه ۱۹۳۶ حکومت "جبهه خلقی" را روی کار آورد. چنین پیروزی مبارزات توده‌ای را تشدید کرد و کارگران و دهقانان نان علیه سرمایه داران و زمین داران بسیج شدند. در ۱۷ ژوئیه ۱۹۳۶ ارتش اسپانیا در مراکش به رهبری فرانکو علیه حکومت "جبهه خلقی" شورش کرد. توده‌ها برای مقابله آماده شدند، اما حکومت بجای بسیج توده‌ها جلوی آنها را گرفت. جلوی تماحب زمین‌ها توسط دهقانان گرفته شد. توزیع بلاعوض زمین به دهقانان میتوانست پایه توده‌ای فاشیسم را در میان اقشار خرده بورژوا منهدم کند و جلوی سربازگیری فرانکو را بگیرد. حکومت برای حفظ نظم بورژوازی صنایع اشتراکی شده را از کمیته‌های کارگری پس گرفت و میلیس‌های کارگری را منحل کرد.

آنارشیست‌ها و سنتریست‌های پوم که درواکنش به اقدامات حکومت، بسه اعتراض برداخته بودند، توسط حکومت سرکوب شدند و بار دیگر انشقاق در جنبش کارگری منجر به روی کار آمدن گرایش ارتجاعی شد. فرانکو جنگ داخلی را دامن زد و دولت شوروی نیز بدلیل ملاحظات دیپلماتیک، کمک نظامی کافی به جبهه ضدفاشیستی نکرد. در آن دوره، حفظ توافق با بریتانیا و فرانسه، برای دولت شوروی مهمتر از پیروزی انقلاب اسپانیا بود. همانند سایر انقلابات، انقلاب اسپانیا نیز شکست خورد و بار دیگر سیاست ضدانقلابی کمینترن به نمایش گذاشته شد.

حزب توده و سیاست سازش طبقاتی

کاربست سیاست "جبهه خلقی" محدود به تجربیات قبل از جنگ جهانی دوم نبود. پس از پیروزی متفقین بر فاشیسم نیز با ورود احزاب کمونیست به حکومت‌های بورژوازی برای حفظ سیاست خارجی شوروی و خواباندن مبارزات، ادامه یافت. یکی از نمونه‌های بارز این سیاست در تشکیل و عملکرد حزب توده در ایران تحلیلی است. استالین در سال ۱۹۴۳ برای نشان دادن "حسن نیت" خود به متفقین، واکنشاتی اینکده دیگر شوروی کانون اشاعه انقلاب جهانی نیست، رسماً انترناسیونال کمونیستی، کمینترن را منحل اعلام کرد. در همین دوره و بر مبنای چنین سیاستی حزب توده ایران تشکیل شد.

حزب توده پس از فرار شاه و اشغال ایران توسط قوای متفقین در سال ۱۹۴۱ (مهرماه ۱۳۲۰) بطور علنی تشکیل گردید. حزب توده بر اساس سیاست خارجی آن دوره شوروی بنا نهاده شد. برنامه‌های بر مبنای سازش طبقاتی و دفاع از سیاست "همزیستی مسالمت آمیز" با امپریالیسم. بوروکراسی کرملین پس از طرح سیاست "جبهه خلقی" علیه فاشیسم، در کشورهای که فاشیسم در آن وجود نداشت نیز همان سیاست "جبهه خلقی" را علیه استبداد معرفی کرد. اما در دوره اولیه، حزب توده برای شناساندن خود به مثابه "حزبی کارگری" با قابلیت سرکوب کارگران و سازش طبقاتی، پا را از سیاست شوروی نیز فراتر گذارد و دوستدار سلطنت پهلوی شد:

"در اینجا باید بگوییم که اتهامات دشمنان به ما، در اینکه ما مخالف رژیم مشروطه سلطنتی هستیم جداً مورد تکذیب ماست... اعلیحضرت شاه جوان ایران همه گونه امکاناتی دارند که با حمایت از آزادی و قانون اساسی مورد احترام کامل همه شیفتگان دموکراسی قرار گیرند و ما دلیلی نمی بینیم که ایشان از این امکان استفاده نکنند... ما نمی خواهیم در اینجا رژیم کارگری و دموکراسی رنجبری برقرار گردد. چنین مطالبه‌ای برای ایران ابلهانه و بی معنی خواهد بود..."

اما از سوی دیگر حزب توده بدون اتکاء بر تشکیلات وسیعی که بر پایه حمایت زحمتکشان بنا شده باشد، نمی توانست نقش مهمی در خواباندن مبارزه طبقاتی ایفا کند. دقیقاً به همین دلیل بود که در اوآن، تشکیل به حمایت از اعمتالیات کارگری و جلب کارگران و زحمتکشان پرداخت و این کار را به اتکاء و اعتبار انقلاب اکتبر و حمایت دولت شوروی به سهولت عملی ساخت.

از او آخر سال ۱۹۴۴ (۱۳۲۳)، پس از کسب حمایت نسبی توده‌ای، حزب توده بطور بیگانه‌خواهان تشکیل حکومت اشتراکی با سرمایه داران و قدرت حاکم شد. آوانسیان، یکی از رهبران حزب توده در این دوره، چنین اعلام کرد:

"... آیا حزب ما بر علیه سرمایه داری است؟ نخیر. پروگرام ما مطابق اصول مشروطیت است. در غیر این صورت آنچه گفته می شود، بیمورد است."

ویا در کنفرانس حزب توده در مرداد ماه ۱۳۲۳ چنین گفت:

"... بحث در اطراف اینکه آیا حزب توده میتواند داخل دولت شود، زیاد بوده... اصولاً به عقیده من اگر در مجلس، نمایندگان مالک راه یابند، و دارای اکثریت باشند و یا دولت مالکی یعنی ملی واقعی روی کار آید، میتوان در دولت شرکت کرد..."

کمتر از دو سال گذشت که حزب توده وارد کابینه قوام السلطنه شد و دولت " صالح " و " ملی " خود را یافت .

سیاست حزب توده در این دوره همان سیاست خارجی شوروی در ایران بود . در مقابل خواست توده های زحمتکش ایران در جهت لافوکلویه امتیازاتی که حکومت رضاشاه به دول امپریالیستی داده بود ، خاصه امتیاز نفت ، حزب توده خواستار دادن امتیاز نفت شمال به شوروی بود : " سیاست موازنه مثبت " . و برای فشار گذاردن بر دولت نظاهرات توده های برآه انداخت . برای تحقق این خواست در بهمن ۱۳۲۴ قوام السلطنه ، نخست وزیر وقت برای مذاکره توسط استالین به مسکو دعوت شد . در همین زمان جنش های ملی آذربایجان به رهبری فرقه دمکرات (پیشه وری) و کردستان به رهبری بارزانی ها و اعتصابات کارگران صنایع نفت جنوب آغاز شد . موافقت نامه مسکو و مذاکرات قوام - سادچیکف راه را برای یک ائتلاف طبقاتی بین دو حزب بورژوازی و حزب توده هموار کرد . مذاکرات سری بین طرفین صورت پذیرفت .

موافقت رژیم ایران با بوروکراسی کرملین ، در حقیقت بخشی از موافقت های کلی تری بود که رهبران کرملین با دولت های امپریالیستی برای تعیین مناطق نفوذ در دنیای پس از جنگ جهانی دوم ، در کنفرانس های تهران ، یالتا و پتسدام کسب کرده بودند که شامل ایران نیز می گشت . شیات سلطنت در ایران استحکام در منطقه را تضمین می کرد . اما شدت مبارزه توده ها ، هم در آذربایجان و کردستان و هم در خوزستان کل برنامه را به مخاطره می انداخت . سازش سی از رهبران کلیه نیروهای مدعی رهبری توده ها می توانست مسأله مبارزه طبقاتی را از بالا خاتمه دهد . حزب توده به مثابه حزبی که برجانش کارگری " کنترل " دارد به کابینه ائتلافی دعوت شد . در واقع فقط سه روز پس از خوابانیدن اعتماد عظیم کارگران نفت جنوب در ۲۳ تیر ۱۳۲۵ و نشان دادن " حسن نیت " به بورژوازی . پس از آن در عرض چندین ماه ، حزب توده ، با همکاری رهبران فرقه دمکرات ، جنش در آذربایجان را توسط دولت به شکست کشانید . جنش در کردستان نیز دچار جنین سرنوشتی شد .

شکست جنش کارگری در خوزستان و جنش های آذربایجان و کردستان در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ یکی از فاجعه انگیزترین فصل های تاریخ معاصر ایران است . این شکست ها را جنش کارگری ایران مدیون خیانت های حزب توده و سیاست " حبه خلقی " کمینترن است .

نوشته : م . رازی

درباره جبهه واحد

سند زیرترها ثبت که لئون تروتسکی، یکی از رهبران انقلاب روسیه*، در مورد تاکتیک جبهه واحد و سایر کمونیسم فرانسه برای گزارش به بلنوم کمیته اجرایی کمینترن (۲۲ فوریه الی ۴ مارس ۱۹۲۲) تهیه کرد. قسمت های دوم و سوم وجهی است که سند که مشخصاً مربوط به خصوصیات ویژه جنبش کارگری در فرانسه و چگونگی کاربرد تاکتیک جبهه واحد در آن شرایط است، از ترجمه حاضر حذف شده است. ترجمه زیر از متن انگلیسی جلد دوم کتاب "نخستین پنج سال بین الملل کمو - نیست" (نیویورک ۱۹۷۲)، صفحات ۱۰۹ - ۹۱ ترجمه شده است.

۱- مشاهدات عام درباره جبهه واحد

۱- وظیفه حزب کمونیست رهبری انقلاب پرولتری است. حزب کمونیست برای اینکه بتواند پرولتاریا را جهت کسب بلاواسطه قدرت فراخوانده، در این امر توفیق یابد، می باید به اکثریت قریب به اتفاق طبقه کارگران تکیه کند. تا زمانی که حزب، این اکثریت را بدست نیاورده، باید جهت کسب آن مبارزه کند. حزب فقط از طریق حفظ استقلال مطلق سازمان خود و با برنامه ای روشن و انضباط اکید داخلی، قادر به انجام این مهم خواهد بود. به این دلیل است که حزب مجبور بود هم از نظر ایدئولوژیک و هم از نظر تشکیلاتی از فرمیت ها و سانتریت ها** که در راه انقلاب پرولتری نمی کوشند، و نه گنجایش و نه خواست آنها را در نظر گرفته و نه خواست آنها را در نظر نگرفته و یا کل کردارشان به این کار صدمه می زند، ببرد. هر عضوی از حزب کمونیست که بخاطر انشعاب از سانتریت ها تحت عنوان "اتحادنیروها" یا "اتحادجبهه" افسوس می خورد، بدین ترتیب نشان میدهد که الفبای کمونیسم را نمی داند و وجود خودش هم در حزب کمونیست امیست اتفاق می افتد.

۲- بعد از آنکه حزب کمونیست از استقلال کامل و از همگونی ایدئولوژیک در صفوف اطمینان حاصل کرد، جهت نفوذ بر اکثریت طبقه کارگر مبارزه می کند. بنا بر شرایط عینی و اقتضای تاکتیک های اتخاذ شده، این مبارزه می تواند تندتر و یا کندتر به پیش رود.

* - برای اطلاعات بیشتر در مورد لئون تروتسکی به بخش بنیادگان جنبش کارگری، صفحه ۲۳ رجوع کنید.

** - برای توضیح فرمیزم و سانتریزم، به بخش واژه های سیاسی، صفحه ۳۲ رجوع کنید.

ولی کا ملابدیہی است کہ زندگی طبقاتی پرولتاریا در خلال این دورہ تدارک برای انقلاب، متوقف نخواهد شد. برخوردار با صاحبان صنایع، با بورژوازی و بسا قدرت دولتی بنا بر ابتکار عمل یکی از دو جناح ابرولتاریا یا بورژوازی) ممبر مقتضی خود را طمی می کنند.

تا آنجا شیکه در این برخوردارها، منافع حیاتی کل طبقه کارگر، یا اکثریت آن، و یا این و آن بخش مطرح باشد، توده های کارگرنیاز به اتحاد در عمل، اتحاد برای مقاومت علیه حملات سرمایه داری و یا اتحادیه منظور تنها جم علیه آن را، احیاس می کنند. هر حزبی که مکانیک و برخوردار در مقابل این نیاز طبقه کارگر به اتحاد در عمل قرار دهد، بی شبهه در نظر کارگران مقصر قلمداد خواهد شد.

در نتیجه، مساله جنبه، واحدیه هیچوجه در اصل وجه در محتوی، مساله روابط متقابل بین فراکسیون پارلمانی کمونیست و فراکسیون سوسیالیست ها، و یا بین کمیته های مرکزی دو حزب و یا بین 1' Humanité و Le Populaire نیست. مساله جنبه واحد - علی رغم این واقعیت که در این دوران انشعاب بین سازمان های مختلف سیاسی متکی به طبقه کارگر اجتناب ناپذیر است - از نیاز مبرم طبقه کارگر به حصول امکان ایجاد جنبه واحد در مبارزه علیه سرمایه داری ناشی می شود.

در نظر آنها شیکه این وظیفه را درک نمی کنند، حزب انجمنی است برای تبلیغات و نه سازمانی برای عمل توده ای.

۳- در مواردی که حزب کمونیست هنوز سازمانی است مرکب از اقلیتی از لحاظ تعداد ناچیز، مساله کردار آن در جنبه، مبارزه، توده ای حاشا اهمیت عملی و سازمانی قاطعی نیست. در چنین شرایطی، کنش های توده ای تحت رهبری سازمان های قدیمی که بخاطر سنت های همچنان با برجای خود، نقش قاطع را ایفا می کنند، باقی می ماند.

همچنین، مساله جنبه واحد در کشورهای (مثلاً بلنفا رستان) حزب کمونیست تنها سازمان رهبری کننده توده های زحمتکش است، مطرح نمی شود.

ولی هرکجا که حزب کمونیست نیروی بزرگ سیاسی و سازمان یافته ای بشمار می آید، ولی هنوز از وزنه، قاطعی برخوردار نیست، هرکجا که حزب از لحاظ ساز - ماندهی مثلاً یک چهارم، یک سوم و یا حتی بخش وسیعتری از پیشگامان سازمان یافته پرولتری را در بر می گیرد، به حدترین وجوه با مساله جنبه، واحد و بیروست.

چنانچه حزب یک سوم و یا نصف پیشگام پرولتری را در بر گرفته باشد، پس نصف یا دو سوم باقیمانده توسط فرمیست ها و سائتریست ها سازمان یافته است. کاملاً واضح است که حتی آن کارگرنی که هنوز از فرمیست ها و سائتریست ها حمایت

میکنند، عمیقاً به حفظ بالاترین سطح زندگی مادی و بیشترین امکان آزادی برای مبارزه علاقه دارند. در نتیجه، ما باید تا کتیکمان را چنان اتخاذ کنیم که از تبدیل حزب کمونیست، حزبی که فرداً تماماً به سوم طبقه کارگر را دربر خواهد گرفت، به یک سد تشکیلاتی - و از این مهم‌تر، از واقعاً سد بودن آن - در برابر جریان فعلی مبارزه پرولتاریا جلوگیری کند.

علاوه بر این، حزب باید ابتکار عمل در حصول اتحاد در این مبارزات جاری را در دست گیرد. فقط از این طریق است که حزب به آن دو سوم ((طبقه کارگر)) کسه هنوز بی‌روهری حزب نیستند و به این علت که نمی‌شناسندش، هنوز به آن اطمینان ندارند، نزدیک تر خواهد شد. فقط از این طریق است که حزب می‌تواند آنها را به خود جلب کند.

۴- اگر حزب کمونیست قاطعانه و موثرانه از سویال دمکرات‌ها نبریده بود، نمی‌توانست حزب انقلابی پرولتری شود. نمی‌توانست اولین قدم‌های جدی را در راه انقلاب بردارد. برای همیشه در چاه اطمینان پارلمانی ای که به دولت بورژوازی چسبیده است، باقی می‌ماند.

آن‌کس که این را درک نکند، اولین حرف الفبای کمونیسم را نفهمیده است. چنانچه حزب کمونیست جویای راه‌های تشکیلاتی نباشد که در هر لحظه معین، کنش مشترک و هماهنگ ما بین توده‌های کارگر کمونیست و غیر کمونیست را (از جمله توده‌های کارگر سویال دمکرات) ممکن سازد، در آن صورت نا توانی خود را در جلب اکثریت طبقه کارگر بر مبنای کنش توده‌ای - عیان می‌کند. به انجمن تبلیغات کمونیستی انحطاط پیدا کرده، هرگز به حزبی برای تسخیر قدرت انکشاف نخواهد یافت.

ما حب شمیر بودن کافی نیست، می‌باید به این شمیر بر ندگی داد، برنده ساختن شمیر کافی نیست، باید آموخت چگونه با مهارت آن را بکار گرفت. پس از جدا ساختن کمونیست‌ها از فرمیست‌ها، کافی نیست که کمونیست‌ها بوسیله انضباط تشکیلاتی بهم جوش خورند، لازم است که این تشکیلات بیاموزد چگونه همه فعالیت‌های جمعی پرولتاریا را، در همه عرصه‌های مبارزه زنده‌اش رهنمون شود.

این دومین حرف الفبای کمونیسم است.

۵- آیا جبهه واحد فقط شامل توده‌های کارگری شود یا رهبران فرصت - طلب را هم در بر می‌گیرد؟

خود طرح این سوال ناشی از یک سوء تفاهم است.

اگر ما قادر بودیم صرفاً توده‌های کارگر به زیر پرچم و یا شعارهای عملی آن‌سی خود متحد کرده، از بالای سر سازمان‌های فرمیت، چه حزب و چه سندیکا، نگذریم، البته این بهترین چیز در دنیا می‌بود. ولی در آن صورت خود ساله، جبهه واحد شکل کنونی اش مطرح نمی‌شد.

قضیه در اینجاست که برخی از بخش‌های بسیار مهم طبقه کارگر با متعلق به سازمان‌های فرمیت هستند و یا از آنها حمایت می‌کنند. تجربه، کنونی‌شان هنوز آنقدر نیست که آنها را قادر به سرش از سازمان‌های فرمیت و پیوست به ما بکند. ممکنست دقیقاً بعد از درگیری در آن فعالیت‌های توده‌ای که در دستور روز قرار دارند باشد که تغییری اساسی در این رابطه به وقوع بپیوندد. دقیقاً این همان چیزیست که ما بخاطر آن می‌کوشیم. ولی در حال حاضر قضا یا اینگونه نیست. امروزه بخش سازمان یافته، طبقه کارگر در سه سازمان منقسم است.

یکی از آنها، کمونیست‌ها، برای انقلاب اجتماعی می‌کوشند و دقیقاً به این خاطر همواره از هر جنبش زحمتکشان، هر جقدر هم جزئی و ناقص، علیه استثمارگران و علیه دولت بورژوازی حمایت می‌کنند.

یک گروه دیگر، فرمیت‌ها، در راه سازش با بورژوازی می‌کوشند. اما به این خاطر که نفوذ خود را بر کارگران از دست ندهند، فرمیت‌ها علیرغم خواست درونی رهبران‌شان، مجبورند از حرکت‌های جزئی و ناقص استثمارشوندگان علیه استثمارگران پشتیبانی کنند.

عاقبت گروه‌بندی سوم، سانتریست‌ها هستند که دائماً بین دو گروه‌بندی دیگر در شومان بوده، از اهمیت مستقلی برخوردار نیستند.

لذا، شرایط، کنش مشترک بر سر یک سلسله مسائل مبهم، بین کارگران متشکل در این سه سازمان و توده‌های نامشکلی که پیرو این سازمان‌ها هستند، را کاملاً ممکن می‌سازد.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، کمونیست‌ها نباید با چنین اقداماتی مخالفت کنند، بلکه برعکس می‌باید ابتکار عمل را برای چنین اقداماتی بدست گیرند، دقیقاً به این خاطر که هر چه توده‌های وسیعتری به داخل جنبش کشیده شوند، بیشتر اعتماد به نفس‌شان افزایش خواهد یافت، جنبش توده‌ای از اعتماد به نفس بیشتری برخوردار خواهد بود و قاطعانه تر قادر به پیشروی خواهد گشت، هر قدر هم که شعارهای اولیه، مبارزه معتدل بوده باشد. و این بدان معناست که رشد جنبه‌های توده‌ای مبارزه گرایش به رادیکالیزه‌تر کردن آن دارد، و شرایط بسیار مساعدتری برای شعارها، شیوه‌های مبارزه و بطور کلی نقش رهبری کننده، حزب کمونیست فراهم می‌آورد.

رفرمیست‌ها از پتانسیل انقلابی جنبش توده‌ای هراس دارند، عرصه محبوب آنها تریبون پارلمانی، دفاتر اتحادیه‌های کارگری، شوراها و میانجی‌گری ((بین کارگر و کارفرما))، و سرسراهای وزارت خانه‌هاست.

صرفنظر از سایر ملاحظات، ما برعکس علاقه داریم که رفرمیست‌ها را از پناهاگاه‌ها نشان بیرون کشیده، آنها را شانه‌به‌شانه خود در نظر توده‌های در حال مبارزه جای دهیم. اگر تا کنیکمان صحیح باشد ما از این کار فقط بهره‌مند خواهیم شد. کمو - نیستی که در این مورد شک یا هراس دارد مانند شناگری است که بار سالاتی در مورد بهترین شیوه‌های شنا توافق می‌کند، ولی حرارت شیرجه رفتن در آب را ندارد.

۶ - بنابراین، اتحاد جبهه مستلزم آمادگی ما، تاحدی معین و بر سر مسائل مشخص، برای هماهنگی فعالیت‌های خود در عمل با فعالیت‌های سازمان‌های رفرمیست است، البته تا آنجا شیکه سازمان‌های رفرمیست هنوز بی‌انگرمیال بخش‌های مهمی از پرولتاریای در حال مبارزه باشند.

ولی، با تمام این حرف‌ها، آیا ما از آنها انتصاب نکردیم؟ - آری، برای اینکه ما با آنها بر اساسی‌ترین مسائل جنبش کارگری مخالفیم.

با وجود این، هنوز هم برای رسیدن به توافق با آنها می‌کوشیم؟ آری، در تمام مواردی که توده‌هایی که از آنها پیروی می‌کنند، آماده اند و در مبارزه‌ای مشترک با توده‌هایی که از ما پیروی می‌کنند، شوند و وقتی که رفرمیست‌ها کمابیش مجبور باشند وسیله‌ای برای این مبارزه شوند.

ولی آیا آنها ((رفرمیست‌ها)) نخواهند گفت که بعد از انتصاب هنوز به آنها محتاجیم؟ آری، برگویان ممکنست چنین گویند. اینجا و آنجا، کسانی در صفوف خود ما را پیدا از این حرف بهر اسند. ولی در مورد توده‌های وسیع کارگر - حتی آنها - شی که از ما پیروی نمی‌کنند و هنوز اهداف ما را درک نمی‌کنند، ولی می‌پسندند که دو یا سه سازمان کارگری پهلوی پهلوی هم وجود دارند - این توده‌ها از کردار ما این نتیجه را می‌گیرند که، علیرغم انتصاب، ما نهایت کوشش خود را به کار می‌بریم تا اتحاد در عمل را برای توده‌ها تسهیل کنیم.

۷ - البته سیاستی که هدفش تا مین جبهه و احداث تضمین خود بخودی برای حصول واقعی اتحاد در عمل در تمام موارد ندارد. برعکس، در خیلی از موارد و شاید در اکثر موارد، توافق سازمانی یا تا نیمه راه انجام می‌شود و یا شاید اصلاً حاصل نگردد. ولی لازمست که به توده‌های در حال مبارزه همیشه این فرصت داده شود تا خود را متقاعد کنند که نرسیدن به اتحاد در عمل بخاطر اشتی ناپذیری آئین و ارما نبوده، بلکه بخاطر فقدان عزم واقعی رفرمیست‌ها برای مبارزه است.

وقتی ما با سازمان های دیگر به توافق می رسیم، طبعاً خود را به نوعی انضباط در عمل محدود می کنیم. ولی خصلت این انضباط نمیتواند مطلق باشد. در شرایطی که فرمیست ها شروع به سنگ انداختن در راه مبارزه کرده، واضحاً به زیان جنبش و برخلاف شرایط و علیه امیال توده ها عمل کنند، ما مثابه سازمانی مستقل همیشه این حق را داریم که مبارزه را تا به آخر ادامه دهیم و این بار بدون شبهه - متحدین موقتی مان.

این ممکن است به حدت مبارزه بین ما و فرمیست ها منجر شود. ولی ایسین ((مبارزه)) دیگر تکرار ساده یک سلسله عقاید در دایره ای بسته نخواهد بود، بلکه - در صورتیکه تاکتیک ما صحیح بوده باشد - بسط نفوذ ما را بر گروه های تازه و جدیدی از پرولتاریا نشان خواهد داد.

۸ - برداشت مصالحه جویی با فرمیست ها از این سیاست فقط از دیدگاه یک روزنامه نگار امکان دارد که معتقد است بدون اینکه لحظه ای دفتر روزنامه اش را ترک کند، می تواند از طریق انتقاد آتشین و آراژثر فرمیسم خلاص شود و از اینک که سیاست فرمیست ها در انتظار توده های کارگر برخوردار رود و داشته باشد و به آنها ((توده - های کارگر)) این فرصت را بدهد تا درباره کمونیست ها و فرمیست ها در سطح مساوی مبارزه توده ای قضاوت کنند، می ترسند. در پشت این ترس ظاهراً انقلابی از "مصلحه جویی"، در واقع انفعال سیاسی ای پنهان است که سعی در ادامه اوضاعی دارد که در آن کمونیست ها و فرمیست ها هر یک محدوده دقیقاً خط کشی شده نفوذ خود، حضار جلسات خود، و مطبوعات خود را داشته باشند و تمام این ها با هم تمویروا هی مبارزه جدی سیاسی را می آفرینند.

۹ - ما برای کسب آزادی کامل در انتقاد از پیمان شکنی ها، خیانت ها، بی تصمیمی ها، و روحیه تا نیمه راه رفتن که در جنبش کارگری وجود دارد از فرمیست ها و سانتریست ها بریدیم. به همین دلیل هرگونه موافقت سازمانی که آزادی انتقاد و آغالشگری را از ما سلب کند، برای ما قابل قبول نیست. ما در جنبه واحد شرکت می کنیم، ولی حتی برای یک لحظه هم در آن حل نمی شویم. ما در جنبه واحد بعنوان یک گردان مستقل عمل می کنیم. دقیقاً در جریان مبارزه است که توده های وسیع باید از تجربه ما موزند که ما بهتر از دیگران می جنگیم، بهتر از دیگران می بینیم، و بی پروا تر و مصمم تر از دیگرانیم. از این طریق ما به زمانی که جنبه واحد انقلابی تحت رهبری بی چون و چرای کمونیست ها در آید، نزدیک ترمی شویم.

۳۲- طبیعتاً سیاستی که در بالا شرح آن رفت ، مستلزم استقلال کامل سازمانی روشنی ایدئولوژیک و ملامت انقلابی حزب کمونیست است .
 سایرین ، بعنوان مثال غیرممکن است سیاستی را که هدفش ایجاد انزجار و تحقیر باشد ، "بلوک چپ" در میان طبقه کارگراست ، با موفقیت کامل اجرا کرد ، اگر در میان صفوف خود حزب ما طرفدارانی از این "بلوک چپ" باشند که شعاعاً غلبه و علناً از این برنامه حساب شده ، بورژوازی دفاع کنند . اخراج بی قید و شرط و بیرحمانه و رسواکننده کسانی که موافق ایده "بلوک چپ" هستند ، وظیفه بدیهی حزب کمونیست است . این کار سیاست ما را از تمام عناصر مبهم و ناروشن پاک میکند ، توجه کارگران پیشرو را به ماهیت حیاتی مسأله "بلوک چپ" جلب خواهد کرد و نشان خواهد داد که حزب کمونیست مسائلی را که اتحاد انقلابی پرولتاریا در عمل علیه بورژوازی رابه خطر می اندازد ، بی اهمیت تلقی نمی کند .

۳۳- کسانی که می خواهند از ایده جبهه واحد جهت آغوشگری برای وحدت با رفرمیست ها و معاندین استفاده کنند ، باید بیرحمانه از حزب ما طرد شوند ، تا آنجا که آنها بعنوان عمال معاندین در صفوف ما هستند و کارگرانی را که بدنیاال یافتن دلایل انشعاب و مسوولین واقعی آنند ، فریب می دهند . بجای طرح صحیح مسأله امکان این یا آن عمل هماهنگ شده و قابل اجرا با معاندین ، علیرغم ماهیت خرده - بورژوازی و ااسا ضد انقلابی آنها ، این عناصر می طلبند که حزب ما برنامه کمسو - نیستی و شیوه های انقلابی خود را کنار بگذارد . طرد بیرحمانه و رسواکننده این عناصر ، بهترین وجهی نشان خواهد داد که تا کتیک جبهه واحد کارگری هیچ تشابهی با تسلیم به یا مصالحه با رفرمیست ها ندارد . تا کتیک جبهه واحد از حزب آزادی کامل در مان نوردادن ، انعطاف پذیری ، و مصمم بودن رami طلبد . برای تحقق این ، حزب در هر لحظه معین باید خواست های خود را واضحاً و مشخصاً اعلام کند ، و بگوید دقیقاً جویای چیست و در انتظار توده ها با قاطعیت اقدامات و پیشنهادات خود را توضیح دهد .

۳۴- از این جا ست که هیچ فردی از اعضای حزب به هیچ وجه حق ندارد دنیا بسر مسوولیت و مغایرت ، شخصی خود نشریات سیاسی ای منتشر کند که در آنها شعارها ، شیوه های عمل و پیشنهادات خود را در مقابل شعارها ، شیوه های عمل و پیشنهادات حزب قرار دهد . با نقاب حزب کمونیست و نتیجتاً در میان اقشاری که تحت نفوذ چهاره کمونیستی است ، یعنی در میان اقشار کارگری ، اینان هر روز عقاید خصمانه نسبت به ما می پراکنند ، و یا سردرگمی و بدبینی هایی می کارند که حتی از ایدئولوژی های

* - بلوک چپ در برنامه آن زمان به اتحاد احزاب سوسیالیست و ادیکال (یکی از احزاب لیبرال بورژوا) اطلاق می گردید .

اشکارا متخاصم با ما خطرناک تر است. نشریاتی از این قبیل، همراه با مدیران و مسوولان، می باید فوراً و برای همیشه خارج از حزب قرار گیرند و کل طبقه کارگر فرانسه باید از طریق مقالاتی که بیرحمانه این قاچاقچیان خرده بورژوا را که زیر پرچم کمونیستی عمل می کنند، افشای کند، با این موضوع آشنا شود.

۳۵- از آنچه که گفته شد، این نیز ناشی می شود که انتشارات اصلی حزب ابدامجا نیستند که در کنار مقالاتی که از ما هم اصولی کمونیسم دفاع می کنند، مقالاتی را چاپ کنند که این مفاهم را مورد سوال قرار داده، یا آنها را نفی کنند. همچنین ادامه این رژیم در مطبوعات حزب مطلقاً غیر مجاز است که تحت آن در لاف و سرمقالات نشریات اصلی کمونیست، توده خوانندگان کارگر مقالاتی را می یابند که سعی در برگرداندن ما به مواضع غم انگیز پیا سیفیزم دارند، و در میان کارگران خصومت نا توان کننده ای نسبت به قهر انقلابی در مقابل قهر پیروز مند بورژوازی اشاعه می دهند. مثلثات لافه مبارزه علیه نظامیگری، مبارزه ای علیه ایده های انقلاب در حال اجراست.

اگر پس از تجربه جنگ و تمام وقایع بعدی، مخصوصاً وقایع روسیه و آلمان، هنوز بقایای تعصبات پیا سیفیزم بشردوستی در حزب کمونیست بحال مانده، و اگر حزب صلاح می داند که بخاطر از بین بردن کامل این تعصبات بحثی در این باره بگشاید، حتی در این حالت هم پیا سیفیت ها با تعصباتشان نمی توانند مناسبتی نیرویی مساوی در این بحث شرکت کنند، بلکه باید شدیداً توسط مدای معتبر حزب، به نام کمیته مرکزی، تقبیح شوند. بعد از آنکه کمیته مرکزی تصمیم بگیرد که بحث به اندازه کافی انجام شده، دیگر هر اقدامی مبنی بر برآوردن عقاید تضعیف کننده نولستوئیزم و انواع دیگر پیا سیفیزم می باید بی چون و چرا منجر به اخراج از حزب شود.

۳۶- ممکن است اعتراض شود تا وقتی که حزب کار با لایش تعصبات قدیمی را تمام نکرده و تجانس داخلی هنوز نا کامل است، قرار دادن حزب در شرایطی که آن را در کنار رفرمیست ها و ناسیونالیست ها جای می دهد، خطرناک است. ولی این نظرنا صحیح است. طبیعتاً غیر قابل انکار است که گذار از فعالیت های وسیع تبلیغی به شرکت مستقیم در جنبش توده ای مشکلات جدید و بنا بر این خطراتی جدید برای حزب کمونیست به همراه دارد. ولی کاملاً غلط است که فرض کنیم حزب می تواند بدون شرکت مستقیم در مبارزات و بدون تماس مستقیم با دشمنان و رقبا پیش برای تمام آزمون ها آماده باشد. برعکس، فقط از این راه می توان پالایش واقعی و غیر ساختگی درونی و آبدیدگی حزب را به انجام رساند. کاملاً مکان دارد که بعضی از عناصر در حزب و در بورکراسی اتحادیه کارگری حس کنند که به رفرمیست ها نزدیک تر هستند تا به ما،

و انشعاشان از فرمیست‌ها اتفاق شده است. از دست دادن چنین سیاه‌لشگری
ضرری نخواهد داشت، بلکه منفی، که با پیوستن چندین مدیر برای مردان و زنان
کارگری، که امروزه، هنوز از فرمیست‌ها تبعیت می‌کنند، حیران خواهد شد.
در نتیجه، حزب متحاسن‌تر، قاطع تر و پرولتری خواهد شد.

۶- وظایف حزب در جنبش اتحادیه‌های کارگری

۳۲- بصیرت مطلق درباره مسأله اتحادیه‌های کارگری یکی از مهم‌ترین
وظایف حزب است، و در اهمیت بر سایر وظایفی که در مقابل حزب کمونیست فرانسه
قرار دارد، بسیار سبقت می‌گیرد.
طبیعتاً با بدافسانه، رواج یافته توسط فرمیست‌ها را که بنا بر آن حزب
نقشه‌کشیده است تا اتحادیه‌های کارگری را از لحاظ سازمانی تحت تبعیت خود
درآورد، باید بی‌چون و چرا تنقید و افشاء کرد. اتحادیه‌های کارگری طیف وسیعی
از کارگرانی را که متعلق به گرایش‌های مختلف سیاسی و یا غیرحزبی هستند، معتقد-
بین و منکرین خدا را در برمی‌گیرد، حال آنکه حزب همفکران سیاسی را بر مبنای
برنامه‌ای مشخص در خود جمع می‌کند. حزب آن وسایل و شیوه‌هایی را که از خارج
اتحادیه‌های کارگری را تحت تبعیت خود درآورد، ندارد و نمی‌تواند داشته باشد.
حزب فقط تا آن حد می‌تواند در زندگی اتحادیه‌های کارگری کسب نفوذ کند
که اعضای این اتحادیه‌ها فعالیت کرده، بینش‌های حزب را در آنجا به اجسرا
گذارند. نفوذ اعضای حزب در اتحادیه‌های کارگری طبیعتاً بستگی دارد به تعداد
آنها و مخصوصاً به توانایی آنها در پیاده کردن صحیح، پیگیرانه و با مهارت اصول
حزب بنا به احتیاجات جنبش اتحادیه‌های کارگری.
حزب حق و وظیفه دارد که هدفش کسب نفوذ تعیین‌کننده، از طریق آن که در
بالا ذکر شد، در سازمان‌های اتحادیه‌های کارگری باشد. حصول این هدف فقط در
صورتی ممکن است که کار کمونیست‌ها در اتحادیه‌های کارگری کاملاً منحصراً با اصول
حزب همگون شده باشد و همواره تحت کنترل حزب انجام گیرد.

۳۸- بنا بر این، افکار رتاکمونیست‌ها از تعصبات فرمیستی که بنا به آن
حزب صرفاً سازمان سیاسی پارلمانی پرولتاریا به شمار می‌آید و نه بیشتر از آن،
باید کاملاً پاکیزه شود. حزب کمونیست سازمان پیشاهنگ پرولتری است به منظور
با روراستن ایدئولوژیک جنبش کارگری و کسب رهبری در تمام زمینه‌ها - و قبیل
از هر چیز در اتحادیه‌های کارگری. هرچند که اتحادیه‌های کارگری تابع حزب نبوده

سازمان های کاملاً مستقلی هستند، ولی از طرف دیگر کمونیست ها در اتحادیه های کارگری و در فعالیت هایشان در این اتحادیه ها نمی توانند به نوعی استقلال تظاهر کنند، بلکه باید بعنوان ناقل برنامه و تاکتیک های حزب خود باشند. کردار آن کمونیست هایی که نه تنها نمی توانند داخل اتحادیه های کارگری برای کسب نفوذ عقاید حزب مبارزه کنند، بلکه یا توسل به امل "استقلال" (که مطلقاً نرا غلط به کار می برند) حتی در واقع جلوی چنین مبارزه ای را می گیرند، باید شدیداً تقبیح شود. در واقع آنها بدین ترتیب راه را برای نفوذ قاطع افراد، گروه ها و دسته بندی های در اتحادیه های کارگری هموار می سازند که نه با برنامه ای مشخص به هم مربوطند و نه به سازمان حزبی بستگی دارند، و این افراد از بی شکلی گروه بندی ها و روابط ایدئولوژیک برای حفظ زمام دستگاه سازمانی در دست خود استفاده کرده می گویند تا استقلال دسته بندی خود را از هرگونه کنترل واقعی پیشاهنگ پرولتری حفظ کنند.

اگرچه حزب در فعالیتش داخل اتحادیه های کارگری باید کمال احتیاط و توجه را نسبت به توده های غیر حزبی و نمایندگان و وظیفه شناس و با وجدان آنها به خرج دهد، و اگرچه حزب باید بر مبنای کار مشترک بطور سیستماتیک و تاکتیکی خود را به بهترین عناصر جنبش اتحادیه های کارگری، - از جمله آنارشیست های انقلابی که قادر به درس گیری باشند - نزدیک تر کند، ولی برعکس حزب به هیچ وجه نباید آن کمونیست های کاذبی را که از اعتبار عضویت حزب فقط به منظور افزایش تاثیرات مدحی در اتحادیه های کارگری گستاخانه استفاده می کنند، در صفوف خود تحمل کند.

۳۹- حزب باید از طریق مطبوعات، میلغین و اعضای خود در اتحادیه های کارگری کمبودهای سندیکالیزم انقلابی را از نظر محل تکالیف اساسی پرولتاریا مورد انتقاد دائمی و سیستماتیک قرار دهد. حزب باید خستگی ناپذیر و پیگیرانه از نقاط ضعف شوریک و عملی سندیکالیزم انتقاد کرده و در عین حال برای بهترین عناصر تشریح کننده تنها راه صحیح برای حفظ نفوذ انقلابی در اتحادیه ها و کسب جنبش کارگری دخول سندیکالیست های انقلابی به حزب کمونیست است: شرکت آنها در تدوین تمام مسائل جنبش، در مهیا ساختن ترازنامه ای از تجارب، در تعیین وظایف جدید، در پاکیزه کردن خود حزب کمونیست و تقویت روابطش با توده های کارگر.

۴۰- کاملا ضرورت است که از کلیه اعضای حزب کمونیست فرانسه برای تعیین موقعیت اجتماعی آنها (کارگران، مستخدمین دولتی، دهقانان، روشنفکران و غیره) سرشماری بعمل آید. روابط آنها با جنبش اتحادیه‌های کارگری معلوم شود (آیا آنها عضو اتحادیه کارگری هستند؟ - آیا در جلسات کمونیست‌ها و سندیکا لیست‌های انقلابی شرکت می‌کنند؟ آیا در این جلسات تصمیمات حزب را درباره اتحادیه‌های کارگری مورد اجراء می‌آورند؟ و غیره)، برخورد آنها نسبت به مطبوعات حزب چیست (کدام یک از مطبوعات حزب را می‌خوانند؟) و قس علیهذا.

این سرشماری باید چنان ترتیب داده شود که جوانب اصلی آن تا قبل از آغاز چهارمین کنگره جهانی مورد بررسی قرار گیرد.

ترجمه از: سارا مقدم

* * *

— ادامه صفحه ۲۳ —

کارگران پیشرو در جریان جنگ داخلی، قشری از با زماندگان رژیم سابق و مقام-طلبان حزب کمونیست همانند انگلی بریدنه دولت جوان کارگری جنگ انداخت. لنین در آخرین ایام عمر خود به مبارزه علیه این قشر (معروف به بورکراسی) دست زد و در این کار از حمایت تروتسکی برخوردار شد. پس از مرگ لنین، تروتسکی و هم‌نظران وی توسط استالین به نمایندگی از قشر بوروکرات، نخست از کمیته مرکزی و سپس از روسیه اخراج شدند.

در فاصله سال‌های ۴۰-۱۹۲۹، آخرین مهاجرت به خارج از روسیه، تروتسکی مسوولیت بیشتر مبارزه علیه بورکراسی و تدوین نظریه انقلابی اپوزیسیون چپ بین‌المللی را بر عهده داشت. این سالها، دوره شکست انقلاب‌های اروپایی (بخصوص اسپانیا) و ظهور فاشیسم بود. استالینیزم و فرمیزم برجسته کارگری در سطح جهانی دست انداخته و پیشبرد مبارزات قشر پیشروی انقلابی را علیه سرمایه‌داری سدود کرده بودند. تحت چنین شرایطی، تروتسکی پایه یک حزب انقلابی بین‌المللی را بنیاد نهاد (بین الملل چهارم).

تروتسکی در اوت ۱۹۴۰ در مکزیک بدست یکی از ماموران استالین بنام مرکادر، با تیر به قتل رسید.

آثاری از تروتسکی که به فارسی ترجمه شده‌اند عبارتند از:

نتایج و چشم‌اندازها، انقلاب مداوم، انقلابی که به آن خیانت شد، تاریخ انقلاب روسیه، برنامه انتقالی، لنین جوان، زندگی من، یادداشت‌های روزانه، بین الملل سوم پس از لنین.

سارا مقدم

بنیانگذاران جنبش کارگری سوسیالیستی

لئون تروتسکی

در سال ۱۸۷۹ در روسیه متولد شد. در هفده سالگی به فعالیت انقلابی کشیده شد و پس از یک سال به مارتکسیزم روی آورد. در گروهی کوچک و متشکل از کارگران جوان فعالیت داشت تا اینکه توسط پلیس تزار شنا ساشی و دستگیر شد. از زندان گریخت و به اروپا رفت و در لندن با لنین ملاقات کرد و در صف نویسندگان ایسکرا (جرقه) جا گرفت.

با بروز اختلاف میان دو جناح سوسیال دمکراسی روس، تروتسکی نخست موضع دفاع از منشویک‌ها (اقلیت) را گرفت. اما از سال ۱۹۰۴ موضع "بی طرف" در جدال منشویک‌ها و بلشویک‌ها (اکثریت) اتخاذ کرد. او در مورد مفهوم حزب و دور-نمای انقلاب روسیه با بلشویک‌ها اختلاف داشت، اما در کنار بلشویک‌ها مخالف نظر است. نظرات منشویک‌ها مبنی بر پذیرش رهبری بورژوازی در انقلاب آتی روسیه قائل به نظر گرفت. بلشویک‌ها و تروتسکی معتقد به رهبری طبقه کارگر (و متحدانش) بودند.

با آغاز انقلاب ۱۹۰۵ تروتسکی به روسیه بازگشت، در جنبش انقلابی کارگران شرکت کرد و برای مدتی رئیس شورای کارگران پتروگراد شد. پس از شکست انقلاب باز دستگیر شد و به سیبری تبعید گشت. مجدداً به اروپا گریخت و به جمع سوسیال دمکرات‌های مهاجر پیوست.

با آغاز انقلاب ۱۹۱۷ روسیه انقلابیون مهاجر به تدریج به کشور بازگشتند. تروتسکی که دیگر اختلاف برنا مه‌ای - سیاسی با بلشویک‌ها نداشت به آنان پیوست. در نوامبر ۱۹۱۷ قیام مسلحانه علیه دولت سرمایه‌داری را سازمان داد و در نتیجه تمامی قدرت به شوراهای مسلح زحمتکشان منتقل شد. تروتسکی به عنوان کمیسر امور خارجه دولت شوراها در برست لیتوفسک با نمایندگان آلمان قیصری به مذاکره آشکار و علنی در مورد صلح پرداخت. در سال‌های جنگ داخلی علیه نیروهای مهاجم امپریالیستی و ارتجاع داخلی (ارتش سفید)، تروتسکی ارتش سرخ را بنیان نهاد و نیروهای ضد انقلابی را شکست داد.

در فاصله سال‌های ۲۴-۱۹۲۰ در رهبری حزب کمونیست شوروی سهم فعالی در سازمان دادن اقتصاد شوروی ایفا کرد. در چهار رکن نخست بینا لملل کمونیست (کمینترن) همراه لنین مهمترین اسناد برنا مه‌ای بلشویزم را تدوین کرد. با شکست انقلاب‌های اروپا و انزوای اتحاد شوروی و از بین رفتن مبارزین کمونیست و

_____ باقی در صفحه ۲۲ _____

جبهه‌خلفی در اسپانیا

از سال ۱۹۳۰، مبارزات طبقه‌کارگرو توده‌زحمتکش اسپانیا روز بروز عقب‌نشینی بیشتری را به‌بورژوازی اسپانیا تحمیل می‌کند.

دیکتاتوری نظامی حاکم، در ۱۹۳۰ و پادشاه در ۱۹۳۱ محصور به‌کنار رفتن از قدرت سیاسی می‌شوند. وحای آنان را حکومت جمهوری می‌گیرد. با این وجود، مبارزات طبقه‌کارگر همچنان روبه‌رشدن ادامه دارد و در اکتال-ترمی شود. در سال ۱۹۳۴، جمهوری اسپانیا، ارتش را به فرماندهی ژنرال فرانکو برای سرکوب اعتصاب عمومی کارگران و قیام معدن - جیان استوری می‌فرستد. ۵۰۰۰ کارگر اسپانیایی بخون کشیده شده و ۸۰ هزار نفر دیگر دستگیر می‌شوند.

انتخابات ۱۹۳۶ منجر به روی کار آمدن ائتلافی از احزاب چپ تحت نام "جبهه‌خلفی" می‌گردد. ۵ ماه پس از آن، ژنرال فرانکو اقدام به کودتا می‌کند. طبقه‌کارگر اسپانیا، بدون اینکه هیچ فراخوان حزبی دریافت کرده باشد، و در همان زمانی که رهبران چپ به فرانکو پیشنهاد مذاکره می‌دادند، علیه این کودتا بپا خواست و در بسیاری از مناطق ارتش را خلع سلاح و وادار به عقب‌نشینی کرد.

این آغاز جنگ داخلی اسپانیا بود که تا سال ۱۹۳۹ بطول انجامید و طی آن سیاست جبهه‌خلفی نقش اساسی در خلع سلاح سیاسی و شکست کارگران در مقابل بورژوازی ایفا کرد. مقاله، زیر در همین دوره یعنی بتاريخ ۱۷ دسامبر ۱۹۳۷ توسط تروتسکی، در مقابل و در نقد طبقاتی این سیاست نوشته شده است.

جنگ داخلی اسپانیا، نهایتاً با پیروزی ارتجاعی‌ترین جناح بورژوازی، ژنرال فرانکو به پایان رسید!

مقاله‌ای که در زیر می‌خوانید، ترجمه بخش‌هایی از مقاله —
انقلاب اسپانیا: آخرین هشدار، می‌باشد که از کتابی به همین نام
که شامل گزیده مقالاتی از تروتسکی در مورد انقلاب اسپانیاست و توسط
Felix Morrow جمع‌آوری و در ۱۹۲۶ منتشر گردیده، از زبان فرانسه
به فارسی برگردانده شده است.

ترجمه از: ه. پرورش

درس های اسپانیا : آخرین هشدار

منشویزم و بلشویزم در اسپانیا

تمام ستادهای ارتش ها شبکه جنگ بزرگ آتی را تدارک می بینند ، بدقت مشغول مطالعه عملیات نظامی در حبشه و خاور دور اند . مبارزات پرولتاریای اسپانیا این پیش در آمد طرفان انقلاب جهانی آتی نیز بایده همین دقت توسط ستاددهسای انقلابی مطالعه شود ، تنها به این شرط ، حوادثی که نزدیک می شوند ، ما را غافلگیر نخواهند کرد .

درجهه موسوم به جمهوری خواهان ، سه بینش با نیروهایی نابرابر رودروی هم قرار گرفته اند : منشویزم ، بلشویزم و آنا رشیزم . تا آنجا که به احزاب جمهوری خواه بورژوا مربوط می شود ، آنها نه نظرونه اهمیت سیاسی مستقلی دارند ، و تنها می توانند خود را بردوش رفرمیست ها و آنا رشیست ها نگاه دارند . بعلاوه ، به هیچ وجه اسراق نیست اگر گفته شود که رهبران آنا رکو - سندیکالیست اسپانیا همه کار کردند تا اصول خود را انکار کنند و در عمل اهمیت خود را به صفر برسانند . در واقع ، درجهه جمهوری خواهان دو نظریه در مقابل هم قرار گرفته اند : بلشویزم و منشویزم .

به نظر سوسیالیست ها و استالینیست ها ، یعنی منشویک های نسل اول و دوم ، انقلاب اسپانیا ، تنها باید وظایف دمکراتیک را حل کند و از اینجا به ضرورت ایجاد جبهه واحد با بورژوازی "دمکرات" می رسند . از این نقطه نظر ، هرکوشی از جانب پرولتاریا برای خارج شدن از چارچوب دمکراسی بورژوا ، نه تنها خام و بیش رس ، بلکه مضر نیز می نماید . وانگهی ، آنچه در دستور روز ((آنها)) است ، نه انقلاب ، بلکه مبارزه علیه فرانکو است . فاشیزم ، نه ارتجاع فئودالی ، بلکه ارتجاع بورژوازی است . این که ، جز با نیرو و روش های انقلاب کارگری نمی توان پیروز ماندانه علیه این ارتجاع بورژوازی جنگید ، آن آگاهی است که منشویزم ، که خود شاخه ای از تفکر بورژوازیست ، نه می خواهد و نه می تواند به آن برسد .

نقطه نظر بلشویزم ، که امروز صرفا بخش جوان انترناسیونال چهارم معروف آنست ، متکی به تئوری انقلاب مداوم است ، به این مفهوم که حتی وظایف کاملاً دمکراتیک مانند لغو مالکیت ارضی نیمه فئودال ، بدون کسب قدرت توسط پرولتاریا ، قابل اجرا نخواهند بود . و این به نوبه خود انقلاب سوسیالیستی را در دستور روز قرار می دهد . بعلاوه ، کارگران اسپانیایی ، خود ، ار همان قدم های نخست انقلاب ، عملاً نه تنها وظایف دمکراتیک ، بلکه وظایف سوسیالیستی را سیرطرح کردند . خواست اینکه از محدوده دمکراسی بورژوازی فراتر برویم ، در واقع ، نه تنها هر به انقلاب دمکراتیک ، بلکه چشم پوشی از آنست . تنها با واژگونی روابط

احتمالی در روستاست که می توان از دهقان، مهم ترین بخش جمعیت، سد محکمی در مقابل فاشیسم ساخت. در حالیکه، مالکان ارضی ارتباطات غیر قابل گسستی با بورژوازی بانکی، صنعتی، تجاری و با روشنفکران بورژوا که وابسته به آنانند، دارند. حزب پرولتاریا به این ترتیب در برابر ضرورت انتخاب قرار می گیرد: با همراهی دهقانان، با همراه بورژوازی لیبرال، تشکیل جبهه ائتلافی که هم دهقانان و هم بورژوازی لیبرال را دربرگیرد، تنها یک هدف می تواند داشته باشد: کمک به بورژوازی برای فریب دهقانان و منزوی کردن کارگران، انقلاب ارضی تنها بر علیه بورژوازی می تواند تحقق یابد، و بنا بر این تنها با اقدامات یک دیکتاتوری پرولتاریا! هیچ رژیم متوسط میانه ای وجود ندارد!

از نقطه نظر تئوریک، آنچه در سیاست استالین در اسپانیا جلب توجه می کند فراموشی کامل الفبای لینینیزم است. بایک تا اخیر چنده ساله - و آنهم چنده ساله ایی - انترناسیونال کمونیست دوباره اصول منشویزم را کاملاً برقرار کرده است. وحتى از این هم پیشتر رفته، و با تعقیب "پیگیرانه" این اصول، آنها را پوچ تر از سابق نموده است. در روسیه تزاری اوایل ۱۹۰۵، فرمول "انقلاب دمکراتیک خالص"، بینهایت مدلل تر بود تا همین فرمول در اسپانیا ۱۹۳۷. هیچ جای تعجب نیست که در اسپانیا نیای معاصر، سیاست "لیبرال کارگری" منشویزم تبدیل به سیاست ارتجاعی ضد کارگری استالینیزم شده. به این ترتیب، اصول منشویزم، این کاریکا تور مارکسیزم، خود به کاریکا تور خویش تبدیل گشته است.

تئوری جبهه خلقی

با این حال ساده لوحانه خواهد بود، چنانچه فکر کنیم که اساس سیاست کمینترن در اسپانیا ناشی از بعضی "اشتباهات" تئوریک است. استالینیزم، سیاست خود را نه بر مبنای تئوری مارکسیستی، و نه بر مبنای هیچ تئوری دیگری، بلکه بر اساس منافع تحریبی بورکراسی شوروی است که تعیین می کند. بی شرمان مکتوب، در بین خود، نسبت به فلسفه، جبهه خلقی دیمتروف کاملاً بی اعتنا هستند. اما آنها کارها و میلیگان متعدد، مادی یا ریاضی، ساده لوح یا شارلاتانی برای فریب توده ها در اختیار خود دارند. ((...))

تئورسین های جبهه خلقی در حقیقت از اولین اصل حساب، جمع، فراتر نمی روند: جمع نیروهای کمونیست ها، سوسیالیست ها، آنارشیست ها و لیبرالها از هر کدام از این اجزاء بیشتر است. اما برای حل این مسأله، حساب کافسی نیست. حداقل به مکانیک هم نیاز هست. قانون نیروهای نامتوازی (۱) در سیاست

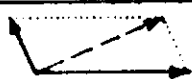
(۱) - توضیح در صفحه بعد...

هم صدق می کند. همانطور که می دانیم، هر چه جهت این نیروها زاویه بیشتری از هم داشته باشند، جمع آنها کوچک تر خواهد بود. وقتی که متحدین سیاسی درجات کاملاً مخالف هم حرکت کنند، نتیجه حاصله، مفر خواهد شد. برای انجام وظایف مشترک اتحاد گروه های سیاسی مختلف کارگرمی، کاملاً لازم است. در بعضی شرایط تاریخی که چنین اتحادی قادر است توده های خرده بورژوازی ستم دیده ای که منافعتان بسه منافع پرولتاریا نزدیک است را بخود جلب کند، نیروی مشترک این اتحاد از جمع نیروهای تک تک اعضایش بیشتر خواهد بود. برعکس، اتحاد پرولتاریا با بورژوازی که امروزه در مسایل اساسی منافی در جهت ۱۸۰ درجه مقابل هم دارند، بطور کلی جز فلج کردن نیروهای انقلابی پرولتاریا نتیجه دیگری نخواهد داد.

جنگ داخلی که در آن، توان خنونت صرف، تاثیر کمی دارد، از طرفین حسد اعلای فداکاری را می طلبد. کارگران و دهقانان تنها زمانی قادرند به پیروزی دست یابند که برای رهایی خودشان مبارزه کنند، تحمیل یک رهبری بورژوازی به آنان در این شرایط، شکست در جنگ داخلی را از پیش تضمین می کند. این حقایق به هیچ وجه تنها نتیجه یک تحلیل صرفاً شورویک نیستند، بلکه برعکس، نتیجه انکارناپذیر تمام تجارب تاریخی، حداقل از ۱۸۴۸ به این طرف است. تاریخ معاصر جوامع بورژوازی پر است از انواع و اقسام جنبه های خلقی، یعنی اتحاد های سیاسی مختلف برای فریب زحمتکشان، تجربه اسپانیا حلقه فجیع جدیدی به سلسله زنجیر جنایات و خیانت ها افزود.

اتحاد با سرمایه بورژوازی

تعجب انگیزترین واقعه سیاسی انقلاب اسپانیا اینست که در حقیقت در جنبه خلقی نیروهای نامتوازی وجود ندارند. جای بورژوازی توسط سایه اش پیر گشته است. بورژوازی اسپانیا، بدون آنکه حتی بخود زحمت شرکت در جنبه خلقی را بدهد، با واسطه استالینست ها، سوسیالیست ها و آنارشیست ها، پرولتاریا را به تبعیت از خود در آورده است. اکثریت غالب تمام استثمارگران از تمام گمراهات سیاسی، در کنار فرمان کو قرار گرفته اند. بورژوازی اسپانیا، نیازی به درک شوروی انقلاب مداوم نداشت تا از همان بدو جنبش انقلابی توده ها، دریا بدکه نقطه شروع



(۱) - مطابق قانون نیروهای نامتوازی، جمع این نیروها

برابر است با قطر متوازی الاطالی که این دو نیرو دو ضلع آنرا

تشکیل می دهند. ولدا اندازه آن وابسته است به زاویه بین دو نیرو. (مترجم)

هر چه باشد، این جنبش بر علیه مالکیت خصوصی زمین و وسایل تولید برپا شده است و به هیچ وجه نمی توان با امکانات دمکراسی بورژوازی آنرا شکست داد.

به این دلیلست که در اردوگاه جمهوری خواهان، نه خود بورژوازی، بلکه تنها با زماندگان سیاسی هیت طبقات دارا شرکت می کنند. آقایان آزانی (Azana)، کمپانیس (Companys) و همنوعانشان، یعنی وکلای مدافع سیاسی بورژوازی. طبقاً ممتاز اسپانیا، همه چیز را روی دیکتاتوری نظامی شرط بندی کرده اند، و در ضمن می دانند که چگونه نمایندگان سیاسی گذشته شان را برای فلج کردن، از هم پاشیدن و بعد خفه کردن جنبش سوسیالیستی توده ها در مناطق "جمهوری خواه" به کار گیرند.

جمهوری خواهان چه دیگر به هیچ صورتی نمایندگان بورژوازی اسپانیا نیستند، نمایندگی کارگران و دهقانان را از این هم کمتر دارند؛ نماینده کس دیگری جز خودشان نیستند. با وجود این، این ارواح سیاسی، بشکرانه متحدین سوسیالیست، استالینست و آنارشیست شان در انقلاب نقشی اساسی بازی کردند. چگونه؟ خیلی ساده، بمثابه، تجسم مادی اصل اساسی انقلاب دمکراتیک، یعنی غیر قابل تجاوز بودن مالکیت خصوصی.

استالینست ها در جبهه خلقی

دلایل پیدایش جبهه خلقی اسپانیا و ساختمان درونی اش بسیار روشن است. وظیفه، رهبران باز نشسته جناح چپ بورژوازی جلوگیری از انقلاب توده ها و کسب دوا را، اعتماد از دست رفته، استئمارگران بود؛ جرافرانگورا انتخاب می کنید در حالیکه ما، جمهوری خواهان می توانیم همان کار را انجام دهیم؟... بر سر ایسن مساله محوری، منافع آزانی و کمپانیس کاملاً منافع استالین یکسان است. او نیز برای جلب اعتماد بورژوازی انگلستان و فرانسه بایده شان می داد که می تواند در برابر آنارشیسم و هرج و مرج، نظم را حفظ کند. آزانی و کمپانیس برای استالین پوششی بودند در مقابل کارگران؛ این طور و انمود می شود که استالین، خود، خواهان سوسیالیسم است، ولی نمی تواند بورژوازی جمهوری خواه را از خود براند. آزانی و کمپانیس هم به استالین بعنوان دژ خیم مجربی که هنوز نفوذ کلام انقلابیسی دارد، احتیاج داشتند، زیرا بدون او به مجموعه ای از صفر تقلیل می یافتند که نه می توانست و نه جرات می کرد که به کارگران حمله کند.

رفرمیست های سنتی انترناسیونال دوم، که دیر زمانی بود توسط جریان مبارزات طبقاتی کج و منک شده بودند، بشکرانه، حمایت مسکوا اعتماد به نفس جدیدی پیدا کرده اند. در ضمن این حمایت نه به همه رفرمیست ها، بلکه فقط بسه مرتجع ترین آنها داده شده است؛ کابالرو (Cabalero) نماینده آن چهره ای از

حزب سوسیالیست بود که بسوی اشرافیت کارگری چرخیده بود، در حالیکه نظر نگرین (Negrin) و پریئتو (Prieto) همواره بطرف بورژوازی بوده است. نگرین به کمک مسکویرکا بالرو پیروز شد. این حقیقت دارد که سوسیالیست های چپ و آنارشیست های اسیرجبیه خلقی سعی کردند تا آنچه را که از دمکراسی می شد نجات دهند، اما چون نتوانستند توده ها را بر علیه زاندارم های جبهه خلقی بسیج کنند، تمام کوشش هایشان به گریه و زاری قابل ترحمی خلاصه شد. به این صورت استالینست ها با راست توین و بورژوا ترین جناح های حزب سوسیالیست اتحاد کردند. و ضرباتشان را به چپ، بر علیه "پوم"، آنارشیست ها و سوسیالیست های چپ، یعنی گروه های سائتریزستی که هر چند بصورت مخ شده، معرف فشار توده های انقلابی بودند، وارد آوردند.

این واقعه سیاسی بخودی خود نشان دهنده درجه انحطاط کمینترن در این سالهای اخیر است. ما قبلا استالینیزم را بعنوان یک سائتریزم بوروکراتیک معرفی کرده بودیم، وقایع درست بودن این برداشت را نشان دادند، اما امروز این تعریف قدیمی شده است. منافع بوروکراسی بنا بر ریشیت دیگر با خطت دوگانه سائتریزم نمی خواند. برای نزدیکی با بورژوازی، با نداستالینست تنها می تواند با محافظه کارترین عناصر اشرافیت کارگری در جهان اتحاد کند: از اینجا خطت ضد انقلابی استالینیزم در صحنه جهانی بطور قطع تشبیت شده است.

فوائد انقلابی استالینیزم

اینجا به قلب این معما می رسیم: چگونه و به چه دلیل حزب کمونیست اسپانیا که چه از نظر تعداد اعضا و چه از نظر کیفیت رهبری بی اهمیت بود، توانست تمام اهرم های قدرت را در دست خویش متمرکز سازد، و این علیرغم وجود سازمان های بسیار نیرومند تر سوسیالیست و آنارشیست؟ جواب رایج، یعنی اینکه استالینست ها قدرت را در معاضه با سلاح های شوروی بدست آوردند، سطحی است. مسکو قیمت سلاحها - بش را به طلای اسپانیایی دریافت کرده است. و بر طبق قوانین بازار سرمایه داری همین کفایت می کند. ولی چگونه استالین توانست قدرت را هم در این معامله بدست آورد؟ جواب به این سوال معمولا اینست که با فروش اسلحه نفوذ دولت شوروی در انتظار توده ها افزایش یافته، و توانسته بعنوان شرط کمکش، خواهان اقدامات علیه انقلابیون شود و به این صورت حریفان خطرناکی را از سر راه بردارد. اینهمه بحثی ندارد، اما تنها یک سوی قضیه است، و آنهم سوی کم اهمیت تر آن. با تمام "نفوذ"ی که حزب کمونیست بخاطر تحویل سلاح های شوروی بدست آورد، اقلیت کوچکی باقی ماند، و از جانب کارگران مواجه با یک نفرت روز افزون گشت. از سوی دیگر

این کافی نبود که مسکوشرايطش را طرح کند، والانس^(۱) نیز می باید این شرایط را می پذیرفت. عمق مساله هم همین جاست. زیرا نه تنها زامورا^(۲) و کمپانیس و نگریس، حتی کابالرو هم، آن زمانی که نخست وزیر بود، همگی، با اشتیاق کمتری بیشتر، به سمت وزارتس حواست های مسکورفتند. چرا؟ برای اینکه این آقایان خودشان نیز می خواستند انقلاب را در یک چارچوب بورژواکنه دارند.

نه سوسیالیست ها و نه حتی آنارشیست ها بطور جدی با برنامۀ استالینست ها مقابله نکردند. خودشان نیز از برش از بورژوازی وحشت داشتند. آنها از هر جمله انقلابی کارگران دچار ترسی مرگ آور می شدند. استالین بشکرانه سلاح ها و اطمینانم توأم ضد انقلابیست، ناجی تمام این گروه هاشد. او آنچه را که آنها امید داشتند، یعنی پیروزی بفرانکورا برایشان تضمین می کرد و در عین حال از قید هر گونه مسوولیتی در قبال انقلاب آزادشان می ساخت. بنا بر این، آنها ماسک های سوسیالیست و آنارشیست خود را کنار گذاشتند، به این امید که زمانی که مسکواز نو دمکراسی بورژوازی را برایشان برقرار ساخت، این ماسک ها را دوباره به چهره بزنند. این آقایان میتوانند با آسودگی خاطر کامل خیانت ها خود به پرولتاریا را، به بهانه لزوم اتحاد نظامی با مسکو توجیه کنند، از آن طرف هم استالین سیاست فسد - انقلابی خود را با لزوم سازش با بورژوازی جمهوری خواه توجیه می کند.

تنها از این نقطه نظر است که دلایل مبرملکوتی این مدافعان حقوق و آزادی آژانیا، کمپانیس، نگریس، کابالرو، گارسیا الیور^(۳) در مقابل نمائندگان ک.پ.ا و^(۴) برای ماروشن می شود. اگر آنها بر سر جان انقلابیون و حقوق طبقه کارگر معامله کردند، نه آنطور که خود وانمود می کنند، در مقابل خرید هواپیما و تانک، بلکه از آن جهت بود که نمی توانستند برنامۀ خود، برنامۀ "صرفا دمکراتیک" یعنی ضد سوسیالیست را بدون سرکوب و رعب و وحشت پیاپی ده کنند. زمانی که کارگران و دهقانان وارد مسیر انقلاب می شوند، یعنی کارخانجات و املاک بزرگ را تصرف کرده و صاحبان را بیرون می کنند و در بعضی مناطق قدرت را بدست می گیرند، در چنین موقعی، ضد انقلاب، بورژوا دمکرات، استالینست و یافا نیست، همه به یک شکل، راه دیگری جز سرکوب و خشیا نه و خونین، دروغنوی و فریبکاری برای جلوگیری از حشیش ندارند. برتری با ندا استالینست در این میان در اینست که فوراً روش هایی را به کار گرفت که به کارگرفتنشان از دست آژانیا، کمپانیس، نگریس و سایر متحدین چپی شان بر نمی آمد.

(۱) - Valence نام شهری است.

(۲) - Zamora (۳) Garcia Oliver (۴) پلیس سیاسی دوره استالین

استالین انقلاب مداوم را به روش خود اثبات می کند...

به این صورت در خاک اسپانیا، دو برنا مه رودر روی هم قرار گرفته اند: از یکسو برنا مه نجات مالکیت خصوصی در مقابل پرولتاریا به هر قیمتی، و اگر ممکن شد نجات دمکراسی در برابر فرانکو، و از سوی دیگر، برنا مه نفی مالکیت خصوصی از طریق کسب قدرت توسط پرولتاریا، اولی بیان برنا مه سرما به توسط اشرافیت کارگری، خرده بورژوازی سطح بالا و بخصوص بورکراسی شوروی بود. دومی برگردان گرایشات نهگاملاگاه، اما قوی جنبش انقلابی توده ها به زبان مارکسیزم بود. اما بدبختانه، میان تعداد قلیل بلشویک ها و توده پرولتاریای انقلابی پرده ضد انقلابی جبهه خلق قرار داشت.

سیاست جبهه خلق بنحویه خود به هیچ وجه توسط تهدیدات استالین به عنوان فروشنده اسلحه تعیین نشد. مطمئناً این تهدیدات در شرایط درونی خود انقلاب نهفته اند. پایه اجتماعی انقلاب درع سال گذشته حملات روبه اعتلای توده ها به مالکیت نیمه فئودال و بورژوا بود. دقیقاً برای لزوم دفاع از این مالکیت بود که بورژوازی



خود را در آغوش فرا نکوانداخت. حکومت جمهوری به بورژوازی قول داده بود از مالکیت با اقدامات "دمکراتیک" دفاع کند. اما بخصوص در ژوئیه ۱۹۳۶ بود که ورشکستگی کامل حکومت بر ملاگشت. زمانی که وضع در جبهه مالکیت تهدیدکننده تر از موقعیت در جبهه نظامی شد، دمکرات ها از هر نوع آن، حتی آنارشیست ها، در مقابل استالین سر تعظیم فرود آوردند و او هم در زرادخانه خود روشی جز روشهای فرانکو پیدا نکرد.

بدون سرکوب تر و تسکینت ها، پومپیت ها، آنارشیست های انقلابی و سوسیالیست های چپ، لجن - پراکنی ها، اسناد ساختگی، شکنجه در زندان های استالینی آدم کشی ها و... بدون همه اینها پرچم بورژوازی زیر پرچم جمهوری حتی دو ماه هم دوام نمی آورد. ک. پ. او به این دلیل ارباب اوضاع شده که با پشتکاری بیش از دیگران، یعنی با حيله گری و خوشنواشی بیشتر، از منافع بورژوازی در مقابل پرولتاریا دفاع کرد.

قسمتی از سالهای گورنیکا اثر پیکاسو

گورنیکا نام یکی از شهرهای باسک است که بر اثر بمباران نیروی هوایی آلمان، با ۷ هزار کشته آن کا ملانا بودگشت. گورنیکا سمبل وحشیگری دوران فرانکو است. (مترجم)

انقلاب اسپانیا بار دیگر نشان داد که در مقابل حملات توده‌های انقلابی، بورژوازی تنها می‌تواند از طریق روش‌های ارتجاع فاشیستی از مکراسی (بورژوازی) دفاع کند، و برعکس ... تنها می‌توان با روش‌های انقلاب کارگری به یک مبارزه واقعی علیه فاشیسم دست زد...



واژه‌های سیاسی

■ رفرمیسم (اصلاح‌گرایی)

موضع گرایشی در جنبش کارگری است که ضمن اعتقاد به ایجاد جامعه سوسیالیستی، خواهان گذار میالمت‌آمیز و تدریجی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است. برخلاف اعتقاد سوسیالیست‌های انقلابی مبنی بر سرنگونی قهرآمیز دولت سرمایه‌داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، رفرمیست‌ها معتقد به کار در چارچوب دولت سرمایه‌داری هستند و خواهان اصلاح آن‌ند. آنان تصور می‌کنند بتدریج اکثریت قابل ملاحظه‌ای از کارگران را به خود جلب کرده و سپس از طریق مسالمت‌آمیز منتهی سرآرا، عمومی دولت را برکنار می‌کنند.

ریشه مواضع رفرمیستی از سال ۱۸۹۰ در جنبش کارگری پدیدار شد. گائوتسکی یکی از رهبران سوسیال دموکراسی آلمان در سالهای ماقبل از جنگ جهانی اول، ۱۹۱۴، مبلغ این نظرات بود.

■ سانتریسم (میانه‌روی)

نمایانگر گرایش‌هایی در جنبش کارگری است که به علت نداشتن برنامه انقلابی، در عمل بین رفرمیسم و سوسیالیسم انقلابی در نوسان هستند. گاه در جهت رفرمیست‌ها قرار می‌گیرند و گاه در کنار انقلابیون. اغلب در عمل مبارزاتی از رفرمیسم سرش کرده، اما، در برنامه نزدیک خود را با آن گرایش حفظ می‌کنند.